

# SCO

کانون آرمان شریعتی

SCO1385@Gmail.com

جنبش زنان، جنبش مستقل و مرتبط



رضا علیمانی

شماره مقاله : ۱۰۲۰

تعداد صفحه : ۹

آخرین بررسی : ۸۷/۰۵

تاریخ تمریر : ۰۰۰۰

[www.shandel.org](http://www.shandel.org)

موضوع : بازشناسی گسست‌ها و پیوست‌های جنبش دموکراسی فواهی و جنبش زنان

## جنبش زنان، جنبشی مستقل و مرتبط

اگر همدلانه و نیز واقع‌گرایانه به سؤال مطرح شده (نسبت جنبش زنان با جنبش ملی دموکراسی خواهی) ننگریم، می‌توان درباره مضمون این سؤال موشکافی‌ها و مناقشات نظری درست و جدی - و البته نه لزوماً کامل و دقیق و راه‌گشا - مطرح نمود. اما من به دلایلی با تفکیک صورت گرفته بین دو جنبش یادشده در سؤال تا حد زیادی همدلانه و موافقانه می‌نگرم:

هسته اصلی جنبش دموکراسی خواهی را، چه در مفهوم شکل گرفته بین‌الذهانی آن در جامعه ما و چه به صورت عینی و واقعی آن، سیاست و قدرت تشکیل می‌دهد و دغدغه‌ها و اولویت‌های اولیه دست‌اندرکاران آرمان خواه آن (با آرمان‌های گوناگونی چون آزادی، عدالت و...) نیز اصلاح و تغییر این حوزه و به پیروی و به دنبال آن تغییر و اصلاح دیگر حوزه‌ها از جمله اقتصادی، اجتماعی و... می‌باشد و در میان برخی از فعالان آن، حوزه زنان را نیز به طور طولی دربرمی‌گیرد. اما در جنبش زنان که حوزه‌های مختلفی از جمله حوزه‌های حقوقی، اجتماعی، اقتصادی، و... و از جمله حوزه سیاسی را در برمی‌گیرد، هسته اصلی توجه به مقوله "زن" است و همه مقولات در نسبتی که با این عنصر و دغدغه محوری برقرار می‌کند، مورد توجه قرار می‌گیرد. بنابراین فردی می‌تواند یک فعال جنبش زنان (هر چند در ایران ما هنوز نهضت بیداری و تحرک زنان را داریم و نه جنبش زنان به طور واقعی و کلاسیک) باشد درحالی که اصلاً یک فعال و اکتیو سیاسی (به معنای رایج و بین‌الذهانی آن، نه با معانی توسعه یافته محتوایی یا قراردادی دیگر) نباشد.

اما عنصر مهم و اصلی دیگر به محتوا و مضمون عینی این جنبش یعنی خود مسئله زن برمی‌گردد. درست است که به لحاظ تاریخی انبوه زنان، هم‌پایه و همسان مردان، از سوی نظام‌ها و افراد سلطه‌گر تحت ستم‌ها و تبعیض‌های گوناگون اقتصادی، سیاسی، نژادی، قومی، ملی و... قرار داشته و دارند، اما زنان علاوه بر این‌ها، تحت ستمی مضاعف و دوگانه قرار داشته‌اند و تبعیضات مضاعفی را در حوزه خاص خویش (در همه ابعاد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... و به ویژه حقوقی و خانوادگی) متحمل شده و می‌شوند. همین ستم مضاعف و تبعیض افزوده‌ای که برای زنان وجود داشته، موضوع و بستری "عینی" و "مستقل" از ستم‌هایی که بر مردان می‌رفته برای آنان فراهم کرده است که دغدغه‌ها و بالطبع تحرکات و جنبش‌های خاص خویش

را داشته باشند. این مقوله (ستم مضاعف) در جامعه ما نیز به شدت مصداق دارد.

بنابراین، برخلاف برخی آموزه‌های فکری - استراتژیک نهفته در فرهنگِ روشنفکری دهه‌های گذشته جامعه ما، نباید طرح و پیگیری مطالبات زنان، به تمامی به سرنوشت پیگیری مطالبات عام و مشترک (بین زنان و مردان تحت ستم) موکول شود و به عبارتی به صورت مکانیکی و سیاه و سفید، اصلی - فرعی شده و محکوم به خاموشی و درجه دوم محسوب شدن گردد. هر چند گاه مطالبات هر دو جنبش با سقف و موانع مشترکی مواجه می‌شود و به لحاظ عملی دستیابی به اهداف هر یک مستلزم جدی تلقی کردن مانع مشترک به عنوان نخستین مرحله هموارسازی و دستیابی به اهداف هر یک تلقی می‌گردد، اما این امر صحیح و جدی، نمی‌تواند به این نتیجه برسد که تمامی توش و توان فکری و روشنگرانه و تحرک عملی و نهادمند دست‌اندرکاران جنبش‌ها، صرف یک نوع فعالیت خاص برای رفع مانع اصلی - عمدتاً سیاسی - گردد. این رویکرد نادرست، خود باعث تقلیل و فروکاهش معنای کلان دموکراسی خواهی به یک وجه (ولو مهم) آن و ترجیح دادن برخی ابعاد و ابزارهای بستر ساز به محتوا و آرمان‌های جدی و عینی آن می‌شود و نهایتاً به مقوله‌های لوکس و یا حداکثر نخبه‌گرایانه و بدور از دغدغه‌های عینی و ابعاد ملموس زندگی آحاد مردم (مثلاً در حوزه‌های اقتصادی) و به‌ویژه زنان (در مقوله عینی ستم مضاعف حاکم بر خود) تبدیل می‌گردد.

**یک بُعد و سوی دیگر از موضع بالا هم این مسئله مهم و جدی است** که اختلاف سطح بین ستم عام (برای مردان و زنان) و ستم مضاعف (خاص زنان)، گاه اختلاف سطحی عملی و استراتژیک در چارچوب قدرت مستقر در هر جامعه ایجاد می‌کند و همین امر باعث استقلال و حرکت خاص جنبش زنان نسبت به جنبش عام دموکراسی خواهی می‌شود. به عبارت روشن‌تر گاه برخی (نه همه) مطالبات خاص جنبش زنان در زیر سقف شرایط قدرت مستقر، قابل تحمل و پیگیری و حتی دستیابی بیشتری است تا پیگیری برخی آرمان‌های جنبش عام دموکراسی خواهی، و باز باید تاکید کرد همان‌طور که مانع جدی مشترک نباید باعث برخورد مکانیکی و فرعی تلقی کردن جنبش زنان نسبت به جنبش عام تلقی گردد عدم امکان دستیابی و یا روشنگری به همه اهداف جنبش زنان در چارچوب مناسبات خاص یک قدرت مستقر (مثلاً درباره نوع پوشش زنان) نباید باعث سردی و تعطیلی پیگیری مطالباتی باشد که

در زیر سقفِ تحملِ آن قدرت قابلِ طرح و حتی دستیابی است. این نوع از مطالبات (قابلِ تحملِ توسطِ قدرتِ مستقر برای طرح یا پیگیری و دستیابی) مانند برخی مطالباتِ خاص دربارهٔ اصلاحِ قوانین (هم چون طلاق، حقِ حضانت، شروطِ عقد و...)، خود دلیلِ دیگری برای پذیرشِ حرکتِ مستقل و خاصِ جنبشِ زنان می‌باشد. همان‌گونه که واقعیتِ جنبش و تحرکِ زنان در جامعهٔ ما نیز مویدِ همین امر است.

یک عنصرِ فرعیِ دیگر که باز می‌تواند به پذیرشِ حرکتِ خاص و مستقلِ جنبشِ زنان در ذهنِ ما یاری برساند این است که هزینهٔ جنبشِ زنان در شرایطِ خاصِ جامعهٔ ما به طورِ غالب و نسبی (نه مطلق و یا موردی) کمتر از همان مقدارِ تحرک و صرفِ انرژی در جنبشِ عامِ دموکراسی خواهی باشد. این امر، جدا از دغدغه‌های خاص و عینیِ برخی زنان می‌تواند عاملِ مؤثرِ دیگری برای فعال کردنِ عدهٔ زیادی از زنان در این جنبش، بدونِ آن که الزاماً آنها فعال و اکتیو سیاسی نیز تلقی شوند، گردد. هر چند همواره بوده و هستند زنانی که در هر دو جنبش فعال‌اند و برای پیگیریِ مطالباتِ هر دو جنبش وقت و انرژی می‌گذارند و هزینه می‌پردازند.

بدین ترتیب بنا به نکاتِ فوق هر چند به لحاظِ نظری، به حق و به درستی می‌توان مطالباتِ زنان را بخشی از مطالباتِ عام و دموکراتیک دانست اما به لحاظِ عملی و واقعی، همان‌گونه که در عمل نیز اتفاق افتاده است می‌توان برای جنبشِ خاصِ زنان هویتی مستقل و موازی، اما مرتبط و همراه با جنبشِ ملی و عامِ دموکراسی خواهی قائل بود.

حال با پذیرشِ هویت و کارکردِ مستقل و مرتبط برای جنبشِ زنان نسبت به جنبشِ ملیِ دموکراسی خواهی می‌توان نکاتی دیگر نیز در رابطه با اشتراکات و یا تعیینِ نسبتِ این دو مطرح ساخت از جمله :

این دو جنبش در حوزهٔ فکری و مبانیِ نظریِ خود همگونیِ شدیدی دارند و بویژه فعالانِ جنبشِ زنان می‌توانند با مشارکتِ تئوریک - عملی در جنبشِ دموکراسی خواهی هم اثر پذیر و هم اثر گذار باشند. مبانیِ نظریِ انسان‌شناسیِ فلسفیِ این دو جنبش هم‌پوشانیِ جدی دارند و یکی از وظایفِ فعالانِ زن تعمیقِ این مبانی در میانِ فعالانِ جنبشِ عام با ایجادِ حساسیت و دغدغهٔ تئوریک برای تسریع و توسعهٔ مفاهیمِ انتزاعی و کلیِ دموکراتیک در حوزهٔ

انسان‌شناسی فلسفی (که معمولاً مرد‌نگرانه است) به تمامی انسان‌ها و مشخصاً زن‌ها و پذیرش تبعات و پیامدهای این تعمیق و تسری است. به لحاظ تاریخی نیز می‌دانیم که در مدرنیته متقدم وقتی سخن از "انسان" می‌رفت عمدتاً مردان (اروپایی و غربی، سفیدپوست، میان‌سال، طبقه متوسط و...) مد نظر بود نه زنان و به مرور زمان بود که زنان (و هم‌چنین غیرغربیان، رنگین‌پوستان، کودکان، اقشار فقیر و...) را هم در بر گرفت. پس لزوم طرح و ترویج مبانی مشترک یا همسو می‌تواند یکی از عوامل ارتباط و همکاریِ جدی بین این دو جنبش باشد.

بخش قابل توجهی از مطالباتِ جدی زنان فراتر از سقفِ تحملِ نظری - عملیِ نظمِ مستقر در جامعه است. تلاش برای ایجادِ اصلاح و تحول و تغییر در این نظم برای اهدافِ همسو، خود زمینه‌سازِ دیگری برای ارتباط و همکاریِ تنگاتنگِ این دو جنبش می‌باشد. مانع مشترک نیز همانندِ مبانیِ مشترک، زمینه‌سازِ دیگری برای اشتراکِ عمل و هم‌پوشانیِ این دو جنبش می‌باشد.

یک موضوع مهم و قابل توجه، به لحاظ سیاسی و استراتژیک و تشکیلاتی، در موضوع مورد بحث مسئله استقلالِ جنبش زنان از احزابِ فعال در حوزه سیاست و معطوف به اصلاح و تغییر در نظمِ مستقر می‌باشد. نگارنده در این رابطه نیز به "استقلال و ارتباط" معتقد است (همانند نسبت و جایگاهی که جنبش دانشجویی، البته با مقولاتِ خاص و متفاوتِ خود، باید با احزاب داشته باشد). احزاب نیز می‌توانند کمیته و شاخه و نهادِ زنان داشته باشند (که مستقلاً قابل ارزیابیِ موافقانه و مخالفانه است)، اما بر فرض وجود چنین کمیته‌هایی نیز، احزاب و فعالان زن آنها نباید به شکلِ تملک و از موضع بالا به جنبش زنان بنگرند. آنها باید خود را در این رابطه پشتِ جبهه و "حامی - مؤید" جنبش زنان بدانند نه "بانی - متولی" آن. و فعالین زن در احزاب در رابطه با مطالباتِ زنان می‌توانند سازمان‌گر باشند تا سازمان‌گرا و این امر مستلزم به رسمیت شناختنِ استقلالِ "هویتی - تشکیلاتی" جنبش زنان و بویژه مقاومت در برابر سرانِ حزبی برای برخوردِ ابزاری با جنبش زنان در راستای اهدافِ سیاسی خود می‌باشد.

اما از سوی دیگر علاوه بر "استقلال"، باید بر "ارتباط" جنبش زنان با دیگر جنبش‌های سیاسی - اجتماعی به منظور اثرگذاری و اثرپذیری و همه‌جانبه شدن و تعمیق دیدگاهِ "نظری - استراتژیک - تشکیلاتی" طرفین و نیز کسبِ حمایت‌های اجتماعی متقابل در مواقع ضروری می‌باشد. در غیر این صورت

ارتباط احزاب با نیمی از جامعه قطع می‌شود و یا جنبش زنان به حرکتی ایزوله، بسته و در خود و گاه تنها مانده در عرصه عمل، تبدیل می‌شود. این ارتباط مستلزم به رسمیت شناختن استقلال اما بر اساس همکاری تئوریک - استراتژیک بر اساس منافع مشترک و یا منافع متقابل است.

بنابراین باز می‌توان تصریح کرد که جنبش زنان حرکتی موازی، مستقل، مرتبط و با محدوده و حوزه‌های مشترک با فعالان سیاسی و جنبش عام دموکراسی خواهی است که در حوزه سیاسی معطوف به قدرت و همچنین حوزه عمومی معطوف به مفاهیم، گفتگو و همکاری رویاروی اتفاق می‌افتد.

یکی از آفت‌هایی که جنبش زنان در حالت بسته و محدود و غیر مرتبط با عرصه عمومی، عرصه سیاست و... و نیز غیر مرتبط با دیگر جنبش‌های سیاسی، اجتماعی، طبقاتی، قومی و... می‌تواند بدان دچار شود رادیکالیسم عوامانه و برخورد‌های احساسی و افراطی - در نظر و عمل - می‌باشد. در این رویکرد نوعی احساسات ضد مرد تقویت می‌شود، نه ضد تبعیض و همچنین برخورد‌های احساسی و نفرت‌آلود با فرهنگ کهن جامعه - که متأسفانه در ناخودآگاه برخی از این فعالین نیز همچنان فعال است! - صورت می‌گیرد و ضمناً در عرصه عملی - استراتژیک نیز مرحله سوزی می‌شود و مطالباتی یکجا، یکبار و برای همیشه طلب می‌گردد.

در مقابل این رادیکالیسم افراطی و عامیانه می‌توان از نوعی رادیکالیسم معتدل نام برد که با حساسیت و پافشاری بر مقوله استقلال جنبش زنان و با سماجت و پیگیری مطالبات خاص زنان در مقابل نفی استقلال این جنبش، فرعی تلقی کردن آن و تقلیل و تحلیل مطالبات‌اش در مطالبات عام، حذف یا تقلیل برخی مطالبات، برخورد متولیان و یا ابزاری با جنبش زنان از سوی برخی فعالان دیگر جنبش‌ها و مقولات و پدیده‌هایی از این دست مقاومت می‌کند، اما از سوی دیگر نه اهداف را گم می‌کند (ضدیت با مرد به جای ضدیت با تبعیض)، نه راه را گم می‌کند (مرحله سوزی) و نه اشتباه راه می‌رود (مقابله جویی تضادی با فرهنگ جامعه به جای برخورد استعلایی ولو شالوده شکنانه با آن).

علی‌رغم تحولات جدی و ساختاری عینی که در اعماق جامعه ایرانی، بسان یک انقلاب نامرئی اتفاق افتاده است، و در حوزه زنان نیز از جمله در رشد محسوس میزان تحصیلات عالی در زنان و فزونی گرفتن تعداد دانشجویان دختر در دانشگاه‌ها خود را نشان می‌دهد و باز علی‌رغم تحولات جدی فرهنگی

بویژه در حوزه مذهبی) که در اقصای وسیعی از جوامع شهری ما اتفاق افتاده است، اما فرهنگ سنتی و عقبمانده از تحولات عینی جامعه ایران (که از سوی ساخت قدرت نیز به شدت حمایت می‌شود)، بویژه در حوزه زنان، نفوذ و تأثیری شگرف و دیرپا دارد. برخورد با برج و باروهای این فرهنگ دقت و ظرافت و صبر و حوصله خاصی می‌طلبد که از برخوردهای احساسی و شتاب‌زده و سطحی و کم‌آشنای برخی فعالان جنبش زنان فاصله زیادی دارد. بطور عام روشنفکران عمیق و آشنا با این فرهنگ و به طور خاص نواندیشان مذهبی (اعم از زن و مرد) وظیفه تاریخی مهمی در این راستا دارند.

در همین رابطه به زعم نگارنده اینک نواندیشان مذهبی می‌بایست به تعیین نسبت با مذهب متن، نه مذهب تاریخی - که تاکنون عمدتاً به آن توجه کرده‌اند - بپردازند.

به نظر می‌رسد تحلیل و تدقیق و تعیین نسبت با فقه و روحانیت و اسلام و تشیع تاریخی، اینک به یک سرفصل و سرآمد تاریخی رسیده است (همان‌گونه که اصلاحات به یک سرفصل و سرآمد تاریخی رسیده!) و برخورد فراییش در این مسیر، تعیین نسبت با "متون مقدس" و "مذهب متن" نه "مذهب تاریخی" است. نواندیشان مذهبی اگر به طور روش‌مند و پژوهشگرانه بر این چالش غلبه کنند، می‌توانند مومنانه بر مذهب خویش بمانند و ضمن توضیحات و تبیین‌هایی منطقی و باور پذیر هم تفاوت خود را با برخی تفکرات غیر مذهبی و لائیک مشخص نمایند و هم تفاوت خویش را با بعضی بنیادگرایان و اصول‌گرایان مذهبی که از قضا هر دو بر موارد و عناصر مشترکی از مذهب متن (نه مذهب تاریخی) برای اثبات دیدگاه خود بهره می‌گیرند.

نواندیشان مذهبی نمی‌توانند با برخورد گزینش‌گرانه با متن از توضیح و تبیین موارد مورد استناد برخی لائیک‌ها و بنیادگراها، ولو با اهداف مثبت و مترقی (از جمله به نفع زنان) پرهیز داشته باشند و یا طفره برونند. در درون متون مقدس تمامی ادیان که در بستر تاریخی متفاوت با دوران جدید شکل گرفته‌اند عناصری وجود دارد و صداهایی به گوش می‌رسد که نه تنها نمی‌تواند به نفع زنان باشد بلکه مانعی برای کسب حقوق و مطالبات آنان می‌باشد، هم‌چنان که عناصر دیگری وجود دارد و صداهای متفاوتی نیز به گوش می‌رسد که کاملاً به نفع زنان است.

در بستر تاریخ بسط مذهب نیز این دو صدا چالش جدی در همه حوزه‌ها (از جمله حوزه زنان) داشته و دارند. ریشه تمامی این چالش را نمی‌توان

به توطئه و یا انحراف تقلیل داد. اگر نواندیشانِ مذهبی به این مقوله بپردازند هم خود گامی جدی فراییش نهاده‌اند، هم به جنبشِ عام یاری رسانده‌اند و هم به طورِ خاص خدمتی تاریخی و رو به پیش به جنبشِ زنان کرده‌اند. فعالینِ جنبشِ زنان می‌توانند دوستانه اما با سماجت تبیینِ این چالش را از نواندیشانِ مذهبی طلب کنند.

به نظر می‌رسد چه در حوزهٔ زنان و چه در حوزه‌های عام‌تر حقوقِ بشر، همچون دموکراسی، آزادی، عدالت و... اگر نواندیشانِ مذهبی رویکردِ "تاریخی - الهامی" (و به عبارتی پارادایمی - الهامی) را جایگزینِ رویکردِ "اجتهادی - تأویلی" نمایند، فرهنگِ خود و فرهنگِ جامعه ما را با برخوردی استعلایی و "گسستی - پیوستی" نه گسستی صرف در مسیری برگشت‌ناپذیر و نه در معرضِ واپسگرایی و یا عوارضِ گاه به گاه بنیادگرایانه قرار می‌دهند. این خود مقولهٔ دیگری است که بحثی مستقل می‌طلبد.

سخن پایانی اینکه جنبشِ زنان در ایران نیازمندِ یک نقدِ اخلاقی - منشی از خود نیز می‌باشد. روشنفکران و فعالانِ سیاسی با این جنبش و تحرکِ اجتماعی نباید به صورتِ رمانتیک و غیرانتقادی، برخورد نمایند. همان‌گونه که در چند دههٔ گذشته با طبقهٔ کارگر و جنبشِ کارگری (جدا از تعیین یا عدم تعیین آن) در ایران برخوردی رمانتیک صورت می‌گرفت و دفاع از حقوقِ کارگران به مثابهٔ دفاع از تک تکِ افرادِ کارگر تلقی می‌شد و برخی از فعالانِ سیاسی و بویژه چپ وقتی در طیف‌های کارگری با انسان‌های انضمامی و واقعیِ کارگر (نه مفهوم انتزاعیِ طبقهٔ کارگر) مواجه می‌شدند در برخورد با برخی افراد از این طبقه و خصایصِ فردی منفی که هم چون هر انسانِ دیگری داشتند سرخورده می‌شدند!

آری همان‌گونه که در میانِ طبقهٔ کارگر افرادِ فرصت‌طلب، دروغگو، حيله‌گر و دوه‌به هم‌زن، اعتصاب‌شکن، پیمان‌شکن نسبت به دیگر دوستان، بی‌پرنسیب در زندگی فردی و اجتماعی و... وجود دارد (و البته برعکس‌اش نیز فراوان‌اند) و دفاع از حقوقِ کارگران به معنای دفاع از تک تکِ افرادِ کارگر نیست، موردِ زنان نیز همین مسئله مصداق دارد. متأسفانه کوتاه‌بینی، خودمحوری، خود بزرگ‌بینی، حسادت و رقابتِ غیر اخلاقی، دوه‌به هم‌زنی، دروغ‌گویی و... در بین فعالانِ جنبشِ زنان - و به همان شکل در میانِ مردانِ روشنفکر و فعالِ سیاسی و فکری و... - نیز به طورِ طبیعی و غیر طبیعی وجود دارد و نباید با



هیچیک از این مقولات، رمانتیک و غیر انتقادی برخورد کرد.

دفاع از حقوق زنان به معنای دفاع از فرد فرد زنان نیست! نقد "اخلاقی - رفتاری" فعالان جنبش زنان از خود و فضای اخلاقی - رفتاری حاکم بر این جنبش (که البته در مجموع مثبت و سازنده و پیش‌برنده اما دارای کاستی‌های جدی است)، همانند نقد اخلاقی - رفتاری فعالان جنبش عام دموکراسی خواهی (اعم از مرد و زن) از خود و فضای اخلاقی - رفتاری حاکم بر این جنبش (که باز در مجموع مثبت و سازنده و پیش‌برنده اما دارای کاستی‌های جدی‌تری است) خود می‌تواند یکی از عوامل رشد این جنبش‌ها، از طریق آسیب‌زدایی از آن باشد.

اما هر آنچه هست در هر دو جنبش، باید به هر حال با همین آدم‌ها و با همین خصایص زمینی و اجتماعی که داریم، پیش برود. آیا چاره دیگری هم هست؟ اما شاید اگر به چند نکته مطرح شده دقت بیشتری کنیم، بتوانیم به آینده نگاه امیدوارانه‌تری داشته باشیم.